



در مقابل یک آلترناتیو مترقی، حفظ وضعیت موجود ارتجاعیست

کارگران، زحمتکشان، خرده بورژوازی فقیر، خرده بورژوازی میانه حال و بخش تحتانی خرده بورژوازی مرفه که مجموعاً اکثریت قاطع جمعیت کشور را تشکیل میدهند، با رژیم کنونی حاکم بر ایران

ادامه در صفحه ۴

تکرار تجربیات جنبش‌های اجتماعی

گذشته

در جنبش دی ماه ۱۴۰۴

ادامه در صفحه ۲

بیانیه اسماعیل بخشی

۳ مهر ۱۴۰۱

این دیگر اعتراض و سرکوب نیست. این رسماً جنگ است. جنگ. دختر بیست ساله را

تمام متن در صفحه ۸

گروئنلند

گروئنلند با مساحت ۲،۱۶۶،۰۸۶ کیلومتر مربع بزرگترین جزیره کره زمین محسوب می‌شود. این جزیره از جنوب به اقیانوس اطلس شمالی، از جنوب و شرقی به ایسلند، سوئد، نروژ، دانمارک و انگلستان و

ادامه در صفحه ۹

روند اوضاع بعد از فروکش جنبش دی ماه ۱۴۰۴

محسنی اژه‌ای، رئیس شورای عالی قوه قضائیه، در ۲۰ دی ۱۴۰۴ در نشست این شورا چنین گفت: «دشمن زخم خورده، همچنان در پی پیشبرد توطئه‌هایش علیه ملت ایران است. ... رسیدگی به پرونده عناصر متهم به ارتکاب اعمال تروریستی در وقایع اخیر، باید در اولویت باشد ... سرعت عمل نیز لازم است؛ البته من می‌دانم که قانون در مواردی الزاماتی تعیین کرده و باید مواعید قانونی لحاظ شود، لکن با این حال خطاب به کلیه مقامات قضایی نیصلاح تاکید دارم که کوچکترین تأخیر و تعللی در تعیین تکلیف پرونده عناصر اصلی وقایع اخیر صورت نگیرد.»

ادامه در صفحه ۵

دوستان و دشمنان مردم کیانند!

پس از خیزش عظیم مردم در ۱۴۰۱، بار دیگر در دی ماه ۱۴۰۴ شورش مردم به جان آمده علیه رژیم جمهوری اسلامی آغاز شد و پس از لمحهای چند روزه آرام آرام فرو نشست. در این اوج و فروکش حماسه‌های افتخار آفرینی از جانب جوانان این کشور شکل گرفت، به نظامیان حمله می‌کردند و مؤسسات را به آتش می‌کشیدند. دست خالی به نظامیان تا دندان مسلح یورش می‌بردند و آن‌ها را عقب می‌راندند. کشته می‌شدند ولی عقب نمی‌رفتند. جان می‌دادند ولی دم فرو نمی‌بستند. رژیم فاشیستی ایران به کشتار تمام و کمال رو آورد. بیش از ۴۰ هزار کودک، نو جوان و زن و مرد هدف شلیک نیروهای

ادامه در صفحه ۶

یکشنبه‌های اعتراض در حمایت از جنبش عمومی اعتراضی!

سایت کارگران فلزکار مکانیک در ماهی که جنبش به اوج رفت و خونین سرکوب شد، مقاله‌ای را از بازنشستگان متحد تهرانی منتشر کرده است که

ادامه در صفحه ۱۰

تروتسکیسم، ضد انقلاب در خفاء

مؤلف: جی. آلجین

مترجم: آمانور نویدی

ایده‌های او آنقدر در تضاد با عقاید لنین بودند که حتی بعد از انقلاب فوریه سال ۱۹۱۷، لنین تروتسکی را یک بلشویک در نظر نگرفت.

ادامه در صفحه ۱۰

باطل السحر

دیگر این داس خموشی تان زنگار گرفت
به عبث هر چه درو کردید آواز مرا
باز هم سبزتر از پیش
می‌بالد آوازم
هر چه در جعبه‌ی جادو

تمام شعر در صفحه ۱۲

اجلاس “مجمع جهانی اقتصاد” در داووس ۲۰۲۶

این مجمع که هر ساله جلسات خود را در داووس - شهری در سوئیس واقع در کوه‌های آلپ - برگزار می‌کند، در سال ۱۹۷۱ توسط یک پروفیسور سوئدی - آلمانی تأسیس شد. هدف اعلام شده آن ارائه راه حل مشکلات اقتصادی - سیاسی - اجتماعی ولی این مجمع عملاً چگونگی تقسیم جهان بین قدرت‌های بزرگ و مناسبات این قدرت‌های بزرگ با قدرت‌های کوچک را بررسی می‌کند، وضعیت محیط زیست را ارزیابی می‌نماید و سعی می‌کند تعادلی در جهان برقرار کند که نظم سرمایه‌داری

ادامه در صفحه ۸

تکرار تجربیات جنبش‌های اجتماعی گذشته در جنبش دی ماه ۱۴۰۴

جنبش دی ماه ۱۴۰۴ که با اعتصاب بازاریان علیه گران شدن ارز و تشدید تورم آغاز شد، با سرعت خود را در پهنه این سرزمین گستراند و اکثریت مردم را علیه رژیم فاشیستی جمهوری اسلامی ایران به حرکت درآورد؛ بدون رهبری، بدون یک آلترناتیو روشن، پراکنده و با شعارهای دو پهلو و ناروشن. این جنبش، همان طور که انتظار می‌رفت، پس از مهر تأکید بر تجربیات گذشته، خونین سرکوب شد؛ با بیش از ۴۰ هزار کشته و بیش از ۳۳۰ هزار زخمی و دستگیر شده که در صف اعدام ایستاده‌اند.



ما در کمون شماره ۵۵ چنین نوشتیم: «از سوی دیگر فریاد برخی نیروهای سیاسی و افراد که «این دفعه کار تمام است» یعنی این دفعه حتماً مردم رژیم جمهوری اسلامی را می‌روبانند، به آسمان می‌رود. این فریادها نشان دهنده عدم آگاهی به مبارزه طبقاتی، به لزوم درجه معینی از آگاهی طبقاتی و اجتماعی برای تغییرات بزرگ و در نظر نگرفتن مشکلات راه و تناسب نیروهای درگیر در جامعه است.»

روند زندگی خیلی زود نادرستی این فریادها را به اثبات رساند. حال می‌توان به روشنی یکی از عوامل مهم در تازاندن جنبش دی ماه ۱۴۰۴ جهت سرنوشتی رژیم جمهوری اسلامی را نشان داد، جنبشی که شرایط پیروزی نه برای عوض کردن مهره رهبری در یک رژیم فاشیستی و نه برای یک تحول انقلابی آماده نبود. تمام مدیای غربی، مدیای وابسته به اسرائیل و آمریکا از قبیل رادیو اینترنشنال و گروه سلطنت طلب بی وقفه به تازاندن این جنبش

مشغول بودند. این نیروها در جنایات بی سابقه و کشتار گسترده مردم، با جمهوری اسلامی ایران سهیم هستند.

رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی ایران با وجود تضادهای بسیار در صفوف‌اش، یک سازمان طبقاتی منسجم، سازمان یافته، با ایدئولوژی روشن طبقاتی است که در عین حال شامل یک نیروی مسلح گسترده بسیار بی رحم و خونخوار درونی و چند نیروی مسلح آدمکش و بی رحم خارج از مرزهای ایران می‌باشد. در جنبش اخیر نیروهای حشدالشعبی عراق نیز همراه نیروهای نظامی درونی رژیم، مردم را تیرباران می‌کردند.

تجربیات این جنبش به خون خفته، با شفافیت هر چه بیشتر تجربیات جنبش‌های قبلی را به اثبات رساند:

۱- بدون یک رهبری قدرتمند، با نفوذ و انقلابی (حزب کمونیست راستین و سراسری ایران)، نمی‌توان در مقابل نیروی که دارای یک رهبری ایدئولوژیک با نیروهای مسلح است مقاومت نمود!

۲- بدون داشتن یک آلترناتیو روشن و شفاف و انقلابی (سوسیالیسم) نمی‌توان، مردم را برای سرنوشتی یک رژیم سرمایه‌داری خونخوار مسلح، متحد کرد!

۳- بدون اتحاد اکثریت مردم مترقی حول طبقه کارگر نمی‌توان بر رژیمی که دارای یک رهبری متمرکز متحد و منسجم است، پیروز شد.

۴- فقط مردم متحد و مسلح با آلترناتیو روشن و تاکتیک‌های متناسب با تغییرات نیروهای اجتماعی می‌توانند بر نیروی دشمن فاشیستی پیروز شوند.

۵- در جنبش غیر متشکل و بی آلترناتیو، نیروهای خود فروخته، فاسد و وابسته به امپریالیست که دارای آلترناتیو روشن هستند، رشد می‌کنند. در این جنبش سلطنت طلبان فاشیست دارای آلترناتیو روشن بودند: «این آخرین نبرده، پهلوی بر می‌گردد». رسانه‌های غربی با دامن زدن به سلطنت طلبی و پشتیبانی مادی و سیاسی همه جانبه از سلطنت طلبان و فریادهای پهلوی برمی‌گردد، و ترامپ همین روزها می‌آید، شرایط ذهنی‌ای را به وجود آوردند که بسیاری از مردمان ناآگاه بر این باور شدند که رژیم همین روزها فرو می‌ریزد،

جنبش را برای تصفیه نهائی تازاندند و چون شرایط انقلابی فراهم نبود، جنبش با دادن ده‌ها هزار کشته و زخمی عقب نشینی کرد.

بدون حضور شرایط انقلابی تازاندن جنبش برای تصفیه حساب نهائی همیشه شکست به همراه دارد. مائو تسه‌دون برای شرایطی که عوامل فوق هنوز آماده نیست چنین رهنمود می‌دهد: «حق داشتن، سود جستن، اندازه نگهداشتن» تا در این پروسه عوامل لازم برای پیروزی انقلاب فراهم شود.

اگر روابط عوامل پنجگانه فوق را در نظر بگیریم درمی‌یابیم که حلقه اصلی در ایجاد، رشد و استحکام این عوامل حضور حزب کمونیست راستین و سراسری ایران است. امروز این حزب در ایران حضور ندارد. یکی از عوامل عدم حضور آن، سرکوب خونین کمونیست‌ها در تمام دوران رضا شاه، محمد رضا شاه و حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی‌ست. ولی مهمترین عامل عدم حضور چنین حزبی، پایه طبقاتی کمونیست‌هاست. پایه طبقاتی اکثر کمونیست‌های ایران از خرده بورژوازی میانه است. این خرده بورژوازی ذاتاً ضد کمونیست است. زیرا بخشی از کل طبقه بورژوازی‌ست. عناصر این طبقه که به جنبش کمونیستی رو می‌آورند به لحاظ آگاهی خواهان ایجاد یک حزب پر نفوذ کمونیستی در ایران می‌شوند ولی به لحاظ تعلق طبقاتی گذشته‌شان در ایجاد حزب کمونیست، نا آگاهانه مانع تراشی می‌کنند. این موانع به صورت نظریات زیر خود را نشان می‌دهد:

- هنوز شرایط ایجاد حزب آماده نیست!
- هسته‌های پراکنده کمونیستی ایجاد کنیم بعدها خودشان با هم وحدت می‌کنند و حزب به وجود می‌آورند!

- اول باید سازمان خودمان را تقویت و کارگری کنیم!

- حزب کمونیست باید از دل طبقه و جنبش کارگری بیرون آید. طبقه کارگر خودش اتوماتیک این حزب را به وجود می‌آورد!

- اصلاً احتیاج به حزب نیست. اگر سازمان‌های جنبش کمونیستی متحد شوند می‌توانند سرمایه‌داری را سرنگون سازند!

- هر سازمانی هم که نام حزب کمونیست بر خود نهاده است می‌گوید: من حزب

کمونیست هستم. همه سازمان‌ها باید برنامه حزب را بپذیرند و به من بپیوندند!

ما کمونیست‌ها با این طرهات اپورتونیستی، در راه ایجاد حزب کمونیست راستین ایران مانع ایجاد می‌کنیم. آیا به راستی شرایط ایجاد حزب کمونیست در ایران وجود ندارد؟

برای جواب به این سؤال یک رجعت تاریخی ضروری‌ست:

بر مبنای داده‌های آوتیس سلطانزاده در سال ۱۹۲۱ حدود ۲۰ هزار کارگر در ایران در اتحادیه‌های کارگری سازمان داده شده بودند. اگر بر مبنای همان سند کارگران سازمان داده شده را یک پنجم کل کارگران ایران محاسبه کنیم، مجموع کارگران ایران حدود ۱۰۰ هزار نفر برآورد می‌شود.

حزب کمونیست ایران در ۱۹۲۰ تشکیل شد و کمیته مرکزی آن را افراد زیر تشکیل می‌دادند:

آوتیس سلطانزاده، جعفر جوادزاده، کامران آقازاده، باتریبیک لقمانویچ آبوکوف، ماتیلدا بولا، سید قلی حدادزاده، نعمت بصیر، محمد قلی علیخانوف و حیدر عمواغلی که جزو کمیته مرکزی نبود ولی رهبر حزب کمونیست ایران محسوب می‌شد.

افراد فوق جزو فعالین جنبش سوسیال دموکراسی بودند، هیچکدام کارگر نبودند ولی با جنبش کارگری ارتباط داشتند. در شرایطی که کمونیست‌ها با شدت مورد حمله و سرکوب رضا خان سردار سپه قرار داشتند ولی شرایط بین‌المللی برایشان مساعد بود، توانستند حزب کمونیست ایران را به وجود آورند.

پس از متلاشی شدن حزب کمونیست ایران که بیش از لشکر کشی رضا شاه، خط‌مشی خرده بورژوازی در درون حزب و خیانت بورژوازی جنگل باعث آن گردید، حزب توده ایران شکل گرفت.

تشکیل حزب توده ایران ناشی از اتحاد ایدئولوژیک کمونیست‌ها با خرده بورژوازی بود. به بیان دیگر ضعف ایدئولوژیک کمونیست‌های باقی مانده از حزب کمونیست ایران باعث گردید که حزب کمونیست ایران احیا نشود و بجای آن یک حزب خرده بورژوانی چپ شکل گیرد. با نفی حزب توده از موضع چپ

سازمان‌های کمونیستی یکی بعد از دیگری و از دل یکدیگر پا به عرصه وجود گذاشتند. این سازمان‌ها بدون امکان ارتباط با توده‌های کارگر بعد از “انقلاب” ۱۳۵۷ و یورش رژیم به جنبش کمونیستی، به خارج از کشور نقل مکان کردند. اکثر اعضای این سازمان‌ها را کمونیست‌های با منشأ خرده بورژوازی میانه حال تشکیل می‌دهند

تعداد کارگران کمونیست بسیار اندک می‌باشد. لذا طبیعی‌ست که خرده بورژوازی میانه بر مبنای گرایش ذاتی‌اش در راه ایجاد حزب کمونیست مانع ایجاد کند ولی بر مبنای آگاهی تئوریک‌اش شعار ایجاد حزب بدهد و برای کمبود این حزب در شرایط فعلی اشک تمساح بریزد.

در سال ۱۹۲۰ تعداد کارگران ایران ۱۰۰ هزار نفر بود، اکنون تعداد کارگران ایران حدود ۱۶ میلیون نفر است.

در سال ۱۹۲۰ تعداد کمونیست‌های ایران پیش از ایجاد حزب صدها نفر بود، امروز تعداد کمونیست‌های ایران چندین هزار نفرند، بخشی متشکل و بخشی پراکنده

در سال ۱۹۲۰ اکثر کارگران ایران بی سواد بودند. امروز اکثر کارگران ایران باسواد هستند. بخشی از آن‌ها دارای دیپلم و تعداد اندکی هم دارای لیسانس و فوق لیسانس‌اند.

در سال ۱۹۲۰ همبستگی کارگران به علت وجود حزب بلشویک اتحاد شوروی، همبستگی ایدئولوژیک سیاسی بود، ولی امروز همبستگی کارگران یک همبستگی اقتصادی، سیاسی به گستردگی همه کشورهای جهان است.

در سال ۱۹۲۰ برآمد یک رژیم شبه فاشیستی آغاز شده بود و توسط امپریالیسم انگلیس مرتب تقویت می‌شد. ولی امروز در ایران یک رژیم فاشیستی تبهکار با پایه‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی پوسیده و لرزان حاکم است.

در سال ۱۹۲۰ اگر چند صد کمونیست با طبقه کارگر تماس داشتند، امروزه چندین هزار کمونیست متشکل و غیر متشکل در درجات مختلف با طبقه کارگر در تماس هستند. این به معنای کارگری بودن جنبش کمونیستی ایران نیست ولی تماس

کمونیست‌ها با جنبش کارگری بسیار گسترده‌تر از سال ۱۹۲۰ می‌باشد.

در ۱۹۲۰ بخش وسیعی از کمونیست‌های ایران در قفقاز و مناطق نفتی باکو و در پیوند با جنبش کارگری سوسیال دموکراسی تربیت شده بودند ولی امروز اکثر کمونیست‌های ایران در خارج از کشور با دوری بیش از ۴۰ سال از طبقه کارگر ایران تربیت شده‌اند. ولی بخشی اندکی از همین کمونیست‌ها در سطح بین‌المللی با کارگران و جنبش کارگری کشورهایی که در آن اقامت دارند، تماس نزدیک و فشرده دارند.

در سال ۱۹۲۰ طبقه کارگر، جنبش کارگری و جنبش کمونیستی دارای یک پشتیبان قدرتمند و پر شکوه کمونیستی بود؛ اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی. ولی در امروز طبقه کارگر و جنبش کمونیستی دارای چنین پشتیبان و پایگاه قدرتمندی نیست.

در سال‌های اخیر اکثر بخش‌های جنبش کمونیستی که سال‌های طولانی در خارج فعالیت می‌کردند، توانسته‌اند به طور نسبی با طبقه کارگر تماس برقرار کنند و یا با آن تماس گردند.

با در نظر گرفتن همه این شرایط این نتیجه حاصل می‌گردد که نظر “هنوز شرایط ایجاد حزب آماده نیست!” یک نظر تسلیم طلبانه در مقابل ایدئولوژی بورژوازی‌ست. ایجاد هسته‌های پراکنده کمونیستی نیز غیر از دامن زدن به انشعاب در جنبش کمونیستی و کارگری وظیفه دیگری ندارد. این طرح در پراتیک جامعه ایران شکست خورده است. تئوری‌ها و پراتیک جنبش بین‌المللی کمونیستی در سطح بین‌المللی نیز ایجاد حزب کمونیست از درون مبارزات اقتصادی طبقه کارگر را نیز باطل ساخته است.

در نتیجه تمام شرایط اقتصادی، سیاسی، و فرهنگی برای ایجاد این حزب در جامعه ایران فراهم است بجز اراده کمونیستی کمونیست‌هایی که مشقت این راه را بپذیرند و پای در راه نهند. تمام بخش‌های جنبش کمونیستی موظف هستند نقشه و برنامه خود را برای ایجاد اولین گام در وحدت اراده جنبش کمونیستی جهت کارگری شدن و ایجاد حزب کمونیست، به طور روشن و

بدون من و من ارائه دهند تا شرایط مبارزه مثبت ایدئولوژیک برای این وحدت فراهم گردد. ما کمونیست‌ها در مرز خیانت به طبقه کارگر ایستاده‌ایم. بارها بهترین شرایط را برای ایجاد وحدت اراده و نزدیک شدن به طبقه کارگر و ایجاد حزب، از دست داده‌ایم. بارها به جای انجام وظیفه مرکزی جنبش کمونیستی به انجام کارهای ظاهراً انقلابی پرداخته‌ایم مثل تشکیل چندباره شورای چپ و کمونیست که یک اتحاد جبهه واحدی در بین بخشی از جنبش کمونیستی‌ست که این خود مصیبت عظمای دیگری‌ست.

برای کارگری شدن و ایجاد حزب باید صفوف خود را از اندیشه‌های خرده بورژوائی و تعلل گرایانه پاک کنیم و با برگزاری یک کنفرانس حضوری از رهبران و اعضای فعال جنبش کمونیستی اولین گام مثبت را برای رسیدن به وحدت اراده برداریم.

در مقابل یک آلترناتیو مترقی، حفظ وضعیت موجود ارتجاعی‌ست

حاکم بر ایران در تقابل آشتی ناپذیر قرار گرفته‌اند. جنبش میلیونی اخیر که هزینه سنگینی را نیز متحمل شده است، دلیلی گویا بر این واقعیت است.

بورژوازی در اپوزیسیون نیز از مهره‌های این رژیم ناراضی است و دل خونی دارد. این شرایط، جامعه ما را بحرانی و آشفته کرده است. این بحران و آشفتگی تا زمانی ادامه دارد که راه خروج از بحران و آشفتگی خود را نشان ندهد و یا اگر نشان بدهد، اکثریت آن را نپذیرند.

به بیان دیگر تا زمانی که آلترناتیو سوسیالیستی خود را ننمایاند و مورد قبول اکثریت جامعه قرار نگیرد، در بر همین پاشنه می‌چرخد.

جنبش‌های اجتماعی اوج می‌گیرند و پس از لمحهای درخشش



فروکش می‌کنند. در چنین شرایطی امکان یک کودتا از طرف ارتش و یا سپاه منتفی نیست. در این نظام هر تغییری روی دهد به ضرر زحمتکشان جامعه و به نفع بورژوازی داخلی و خارجی تمام می‌شود.

فقر ادامه می‌یابد، بیماری و مرگ ناشی از آن گسترده می‌گردد، بی خانمانی اکثریت جامعه را در خود می‌فشرد، دزدی، جنایت و تن فروشی به اوج می‌رسد، مردم از جنگ در خاورمیانه بی نصیب نمی‌مانند و سرکوب و زندان و شکنجه و اعدام روزافزون‌تر می‌گردد.

برای بیرون رفتن از چنین شرایط تحمل ناپذیر و مرگ آوری باید مبارزه قهر آمیز توده‌ای به سمت برپائی جامعه سوسیالیستی را سازمان داد.

ولی چه نیروئی موظف به چنین امر مهمی‌ست؟ طبقه کارگر! فقط طبقه کارگر به عنوان تنها طبقه مترقی، پیشرو و به شدت استثمار و سرکوب شده قادر است دیگر اقشار جامعه را که مایل به بیرون رفتن از چنین شرایط هولناکی هستند رهبری و متحد کند (جبهه متحد) و برای برپائی سوسیالیسم مبارزه قهرآمیز علیه بورژوازی را سازمان دهد.

ولی طبقه کارگر به خودی خود قادر به درک و فهم سوسیالیسم نیست. برای این امر حزب کمونیست راستین ایران لازم است. ولی این حزب از درون مبارزات اقتصادی و خود به خودی طبقه کارگر نمی‌تواند پا به عرصه وجود گذارد. مبارزات اقتصادی و حتی سیاسی طبقه کارگر علیه رژیم حاکم نمی‌تواند پرولتاریا را در موقعیتی قرار دهد که بتواند حزب سیاسی خود را از درون خود سازمان دهد. لنین در چه باید کرد می‌نویسد: «تاریخ تمام کشورها گواهی می‌دهد که طبقه کارگر با قوای خود منحصرراً می‌تواند آگاهی تردیونیونیستی حاصل نماید، یعنی اعتقاد حاصل کند که باید تشکیل اتحادیه بدهد، بر ضد کارفرمایان مبارزه کند و دولت را مجبور به صدور قوانینی بنماید که برای کارگران لازم است و غیره. ولی آموزش سوسیالیسم از آن تئوری‌های فلسفی، تاریخی و اقتصادی نشو و نما یافته است که نمایندگان دانشور طبقات دارا و روشنفکران تتبع نموده‌اند. خود مارکس و انگلس موجدین سوسیالیسم علمی معاصر نیز از لحاظ موقعیت اجتماعی خود در زمره روشنفکران بورژوازی بودند.»

صحت این نظریه را پروسه تشکیل حزب کمونیست بلشویک روسیه، حزب

کمونیست چین و حزب کمونیست ایران در ۱۹۲۰ گواهی می‌دهد.

جنبش کمونیستی ایران در کجای تاریخ ایستاده و در چه شرایطی قرار دارد؟

این جنبش پس از ایجاد حزب کمونیست ایران در ۱۹۲۰ و سرکوب آن توسط رضا شاه در جریان سرکوب‌های خونین و مبارزه طبقاتی بسیار بیرحمانه درونی، امروز به صورت هزاران کمونیست غیر متشکل و ده‌ها حزب و سازمان و گروه در خارج از کشور و بخشاً در داخل کشور در پراکندگی به سر می‌برد. نارنجک منفجر شده‌ایست که هنوز هم در حال انبساط و پراکندگی بیشتر است.

این وضعیت حال جنبش کمونیستی ایران است.

در مقابل چنین وضعیت پراکنده‌ای، آلترناتیو ایجاد حزب یکپارچه، منسجم و کارگری ایران قرار دارد.

تاریخ از جنبش کمونیستی می‌خواهد که با رها کردن پراکندگی، وحدت و انسجام را در پیش گیرد، به سوی طبقه کارگر رود و حزب سیاسی این طبقه را ایجاد کند. این امر تاریخ است. تاریخ ما را در مقابل پراکندگی، به انسجام و وحدت اراده می‌خواند.

جنبش عظیم دمکراتیک مردم ایران تا کنون چندین بار به اوج رسیده و فروکش کرده است. یکی از عوامل مهم فروکش این جنبش و به نتیجه نرسیدن آن (خارج نشدن از نظام سرمایه‌داری) پراکندگی جنبش کمونیستی و در نتیجه عدم وجود حزب کمونیست راستین ایران است.

جنبش عمومی مردم و در مرکز آن طبقه کارگر از ما می‌خواهد که به این پراکندگی پایان دهیم. یکی شویم و سازمان فولادین و منسجمی را برای رهبری طبقه کارگر و اکثریت مردم ایران به وجود آوریم. تاریخ مبارزه طبقاتی نیز این را از ما می‌طلبد.

ماندن در وضعیت حاضر یعنی تحکیم پراکندگی. حرکت به سوی وحدت عمومی جنبش کمونیستی یعنی نفی پراکندگی.

ما باید به تاریخ جواب مثبت بدهیم. هر کمونیست و یا سازمان کمونیستی که فراموش نماید، وظیفه تاریخ‌اش ایجاد حزب کمونیست و کارگری شدن آن می‌باشد و فقط برای حفظ خود فعالیت کند و پراکندگی

را تثبیت نماید، ارتجاعی و عقبگراست. تا وقتی در مقابل بورژوازی آلترناتیو علمی قرار نداشت، یعنی در دوران شکوفائی سرمایه‌داری، سرمایه‌داری مترقی بود. ولی وقتی آلترناتیو آن پا بر عرصه وجود گذاشت یعنی سوسیالیسم علمی وارد تاریخ شد، ساختار بورژوازی به یک پدیده عقب مانده و ارتجاعی تبدیل گردید. دقیقاً همین مناسبات در مورد جنبش کمونیستی ایران صادق است. در مقابل پراکندگی ما، آلترناتیو ایجاد حزب کمونیست متحد و منسج قرار دارد. خواست حفظ وضعیت موجود، یعنی حفظ پراکندگی و تحکیم خود. این ارتجاعی‌ست.

امروزه تمام سازمان‌های جنبش کمونیستی ایران فقط به کار خود مشغولند. ایجاد شوراهای چپ و کمونیست نیز مشغول شدن به کار خود و کارهای فرعی است. این خود مشغولی را می‌توان در این یافت که این سازمان‌ها هیچ برنامه، سیاست و تاکتیکی برای ایجاد وحدت اراده و یکی شدن اکثریت جنبش کمونیستی ایران ارائه نکرده‌اند. آن‌ها برای تحکیم و گسترش خود برنامه دارند ولی برای وحدت اراده کل جنبش کمونیستی هیچ ندارند. این یعنی تلاش در حفظ وضع موجود. این تلاش ارتجاعی‌ست.

این پراکندگی ریشه ایدئولوژیک در اقشار میانه و تقریباً مرفه دارد. مارکس و انگلس در مانیفست حزب کمونیست چنین می‌گویند: «صنوف متوسط، یعنی صاحبان صنایع کوچک، سوداگران خرده‌پا، پیشه‌وران و دهقانان، همگی برای آنکه هستی خود را، بعنوان صنف متوسط، از زوال برهاند، با بورژوازی نبرد می‌کنند. پس آن‌ها انقلابی نیستند بلکه محافظه کارند. حتی از این هم بالاتر، آن‌ها مرتجعند. زیرا می‌کوشند تا چرخ تاریخ را به عقب برگردانند.»

به بیان دیگر ماندگاری در وضعیت موجود و عدم تلاش برای تغییر مثبت آن، ارتجاعی‌ست.

ما می‌دانیم که جنبش کمونیستی پراکنده ایران نمی‌تواند مستقیماً به ایجاد حزب

بپردازد. لذا پروسه ایجاد حزب طولانی و گام به گام خواهد بود. اولین گام آن ایجاد شرایطی است که رهبران و فعالین سازمان‌های کمونیستی در یک جا جمع شوند و در جهت ایجاد وحدت اراده اولیه برای کارگری شدن و ایجاد حزب مشورت کنند. ما این نشست را کنفرانس نامیده‌ایم.

روشن است که در این کنفرانس مبارزه ایدئولوژیک حادی جریان خواهد یافت ولی با روحیه رفیقانه و با حرکت از منافع طبقه کارگر می‌توان و باید از این مبارزه راهکارهای اولیه را برای یافتن تاکتیک‌های لازم جهت ایجاد حزب اتخاذ نمود. در ادامه چنین حرکتی جنبش کمونیستی از نخاله‌ها تصفیه خواهد شد، عناصر صادق و استوار به هم نزدیک خواهند گردید و به امر تاریخ پاسخ مثبت خواهند داد.

برای بیرون رفتن از وضعیت حاضر تلاش کنیم!

منافع پرولتاریا را فوق منافع خود، سازمان و گروه خود قرار دهیم!

پیش به سوی کارگری شدن جنبش کمونیستی و ایجاد حزب کمونیست راستین و سراسری ایران!

روند اوضاع بعد از فروکش جنبش دی ماه ۱۴۰۴

صورت نگیرد».

این بیانات یعنی فرمان قتل عام؛ قتل عام سریع و بی تعلل زندانیان سیاسی جنبش دی ماه ۱۴۰۴. قتل عام بدون در نظر گرفتن الزامات همان قانونی که خودشان تصویب کرده‌اند. رژیم ایران در خیابان‌ها جان بیش از ۴۰ هزار نفر را توسط سپاهیان و لباس شخصی‌ها، حشد الشعبی‌های عراقی، فاطمیون افغانستان و زینیون پاکستان، گرفت و اکنون قتل عام زندانیان سیاسی که در جریان جنبش اخیر گرفتار شده‌اند شروع گشته است.

رژیم فاشیستی ایران به مانند تمام رژیم‌های سرمایه‌داری به علت نزدیک بینی طبقاتی،

نمی‌تواند این واقعیت را درک کند که با کشتن صدها هزار نفر دیگر نیز قادر نخواهد بود حرکت رو به جلوی تاریخ را سد نماید. می‌تواند آن را کند کند ولی سد کردن را نمی‌تواند. جنبش زنان را در همان آغاز حاکمیت، خونین سرکوب کرد ولی دیری نپایید که جنبش سبز با شعارهای سازشکارانه قد علم نمود. این جنبش سرکوب شد، جنبش‌های دی ماه ۱۳۹۶ و ۱۳۹۸ و جنبش آبان ۱۳۹۸ پر رونق‌تر، وسیع‌تر و رادیکال‌تر از جنبش سبز قد علم نمود و زنان پیشقراولان این جنبش‌ها بودند.

پس از سرکوب خونین این جنبش‌ها جنبش ۱۴۰۱ به پا خاست؛ این بار با شعار زنده باد سوسیالیسم از کردستان. ولی رفرمیست‌ها و سوسیال دمکرات‌های جنبش از این شعار ترسیدند و با طرح شعار «زن، زندگی، آزادی» از همان کردستان به مقابله با شعار «زنده باد سوسیالیسم» رفتند و آن را پشت صحنه کشاندند. جنبش ۱۴۰۱ با بیش از هزار جانفشان و هزاران زندانی سیاسی سرکوب شد ولی در دی ماه ۱۴۰۴ جنبشی گسترده‌تر از پیش به پهنای سرزمین ایران رژیم را در لهیب آتش خود فرو برد. این جنبش به خون تپید ولی در آینده‌ای نه چندان دور جنبشی متحدتر، رادیکال‌تر و استوارتر که در آن طبقه کارگر نقش ارزنده‌تری خواهد داشت، رژیم را در شعله‌های سوزان خود درخواهد کشید.

اوج و شکست جنبش اخیر قطب بندی طبقات و اقشار جامعه را آشکارتر و شفافتر نمایان ساخت. در این جنبش قشر بالا و مرفه خرده بورژوازی تسلیم طلبی پیش گرفت و به بورژوازی اپوزیسیون که با رژیم به مماشات مشغول است، پیوست. این روند ادامه خواهد داشت. اکثریت مردم که روزافزون در ظلمت فقر و بی پناهی و بیماری فرو می‌روند، چاره‌ای جز مبارزه برای زنده ماندن ندارند. طبقه کارگر متحدین بیشتری خواهد داشت و خواهد توانست با صلابت بیشتری وارد میدان شود، به شرطی که جنبش کمونیستی بتواند آن را متحد سازد.

اوضاع و شرایط کنونی کشور کلیه طبقات و اقشار مترقی را موظف می‌کند که بی

سرنگون باد رژیم سرمایه‌داری-مذهبی جمهوری اسلامی ایران

وفقه علیه اعدام و برای آزادی زندانیان سیاسی مبارزه کنند. این وظیفه از اوضاع عینی جامعه ناشی می‌شود: از وجود ده‌ها هزار زندانی سیاسی جنبش اخیر که لب تیغ اعدام ایستاده‌اند و رژیم مصمم به نابودی آن‌هاست.

جوانان جان به لب رسیده‌ای در این جنبش، اسلحه از کف دشمن درآوردند و یا خود نارنجک دستی درست کردند و ده‌ها نفر از نیروهای نظامی را کشتند. بسیاری از مساجد و مؤسسات فرهنگی رژیم را به آتش کشیدند و تخریب کردند. رژیم جمهوری اسلامی در تمام دوران حیات خونبارش چنین ضربه‌ای از درون جنبش‌ها نخورده بود. این خشم و حرکت مسلحانه می‌تواند دو راه در پیش داشته باشد:

۱- در شرایط ضعف جنبش کمونیستی و عدم توانایی جنبش کارگری در متشکل و مسلح کردن خود و بخش‌های دیگر جنبش، حرکت مسلحانه تعداد اندکی از جوانان می‌تواند به جنبش چریکی بیانجامد؛ جنبشی از جوانان شجاع ولی جدا از توده‌ها. جنبشی که قهرمانان را به جای توده‌ها می‌نشانند. این حرکت باعث تضعیف نفوذ جنبش کمونیستی در طبقه کارگر و کند شدن تشکیل‌یابی مردم و مسلح شدن آن‌ها می‌گردد.

۲- در شرایطی که جنبش کمونیستی بتواند گامی مثبت در جهت وحدت خود بردارد و عمیق‌تر با جنبش کارگری پیوند برقرار کند و بتواند سوسیالیسم را به خواست اکثریت طبقه کارگر و بخش‌های فقیر خرده بورژوازی تبدیل نماید، حرکت مسلحانه اخیر می‌تواند سمت بسیار مثبت مسلح شدن توده‌های ستمدیده علیه رژیم خونخوار جمهوری اسلامی را در پیش گیرد. در این شرایط و مساعد بودن شرایط بین‌المللی نبرد طبقاتی پرولتاریا علیه سرمایه‌داری حاکم در ایران به اولین مرحله استراتژیک خود یعنی فروپاشی نظام سرمایه‌داری دست می‌یابد.

در شرایطی که جنبش کمونیستی پراکنده‌تر گردد و جنبش کارگری باز هم در جنبش آینده در سایه قرار گیرد، گروه‌های سلطنت طلب و مجاهد و امثالهم با شدت و گسترش بیشتری در صحنه حاضر می‌شوند. ولی نه گروه‌های سلطنت طلب و نه مجاهد،

آلترناتیو دولت‌های غربی به ویژه آمریکا در مقابل رژیم جمهوری اسلامی نیستند. برای غربی‌ها رژیم کنونی ایران بهترین رژیم است. ولی اگر در شرایطی نتوانند با آن کنار بیایند و یا رژیم با آن‌ها کنار نیاید، غرب برای سوار شدن بر جنبش مردم نیروهای را بر می‌گزیند که اولاً ظاهری مردم پسند داشته باشند، از پایه توده‌ای لازم برخوردار باشند و دارای آنچنان کیفیتی باشند که بتوانند درخواست‌های غرب را در پوشش‌های مردم پسند عرضه کنند.

در شرایطی که جنبش در پراکندگی و بی تشکیلاتی و بدون رهبری انقلابی دوباره اوج گیرد و غرب نیز آلترناتیو مساعدی در مقابل رژیم نداشته باشد، امکان عوض کردن مهره و کودتا منتفی نیست.

رژیم ایران از همان روزی که اینترنت را قطع کرد به موازات قتل عام گسترده، به برچسب زنی و عوامفریبی گسترده نیز رو آورد. سپاه روحانیت و سلاح‌های مخرب آن از قبیل دامن زدن به خرافات، سمت دادن افکار زنان و دختران به تن فروشی، استفاده از مواد مخدر، کنترل بیشتر ایدئولوژیک - سیاسی در ادارات، دانشگاه‌ها و مدارس به ویژه مدارس دخترانه فعالیت از سابق خواهد شد. به موازات فقر و بی خانمانی گسترده‌تر و عمیق‌تر در آینده (تورم بیش از ۶۰ درصد بلافاصله پس از سرکوب خونین جنبش)، سپاه نظامی و روحانی با شدت بیشتری بر مردم یورش خواهند آورد.

جنبش‌های آینده همانند جنبش‌های گذشته دست رد بر "پشتیبانی" دولت‌های امپریالیستی و سرمایه‌داری غرب و شرق خواهند زد و توطئه‌های آن‌ها را برای وابسته کردن این جنبش‌ها به خود در شکل ارائه کمک‌های بشر دوستانه افشا خواهند کرد. دوستان واقعی بین‌المللی جنبش‌های آینده در ایران، طبقه کارگر و زحمتکشان و نیروهای مترقی کشورهای جهان هستند که هر روز آگاه‌تر، مصمم‌تر و متحدتر می‌شوند. طبقه کارگر و زحمتکشان ایران دست این پشتیبانان بین‌المللی را به گرمی می‌فشارند و از یاری آن‌ها استقبال می‌کنند.

جنبش کمونیستی باید خود را برای این اوضاع آماده کند، وحدت اراده اعمال کند،

سمت جنبش کارگری و ایجاد حزب کمونیست راستین ایران را در پیش گیرد. آیا ما کمونیست‌ها در این سمت حرکت خواهیم کرد؟ یا کمافی‌السابق می‌نشینیم تا جنبش‌ها یک یک فرا رسند و پایان یابند و ما برایشان اشک تمساح بریزیم.

دوستان و دشمنان مردم کیانند!

شلیک نیروهای مسلح قرار گرفتند و جان فشانند. هزاران نفر دستگیر شدند که پس از حکم اعدام، جانشان را از دست خواهند داد. این خیزش که بر عرش می‌کوبید، گام به گام راه‌های آزادی خود را نمایان می‌ساخت و به صورت تجربه به گنجینه تجارب مردم اضافه می‌گردید. در نتیجه این اوج و فروکش جنبش دارای دستاوردهائی بود که ما سعی می‌کنیم بدانها بپردازیم:

"وای به روزی که مسلح شویم." این ایده قهر مسلح است که ضرورت اعمالش را علیه رژیم مسلح می‌نماید. شعار "مرگ بر جمهوری اسلامی" که با مبارزه علیه فقر همراه گردید، گرایش نا آگاه به سوسیالیسم را بیان می‌کند. جنبش کمونیستی موظف است این تجارب را به صورت سیاست‌های انقلابی جهت متشکل کردن توده مردم و مسلح شدن آن‌ها علیه رژیم، به مردم ارائه دهد.

در عین حال مشکلات درونی و بیرونی این جنبش مردمانی را به فکر یافتن پشتیبان خارجی انداخت. پشتیبان خارجی همیشه ضروری‌ست. ولی کدام پشتیبان خارجی؟ در جواب به این سؤال دو راه مطرح شد:

۱- پشتیبانی دولت‌های غربی به ویژه آمریکا از مبارزات مردم ایران؟

۲- پشتیبانی مادی و معنوی کارگران و ستم دیدگان جهان از مبارزات مردم ایران؟

اکنون ما به هر دو طرح می‌پردازیم:

۱- پشتیبانی دولت‌های غربی به ویژه آمریکا از مبارزات مردم ایران؟

معمولاً خرده بورژوازی مرفه و بورژوازی در اپوزیسیون در تقابل با رژیم حاکم سعی می‌کنند پشتیبانی هم‌طبقه‌ای‌های خود در کشورهای غربی را به دست آورند. این هم‌طبقه‌ای‌ها در کشورهای

غربی طبقه حاکم را تشکیل می‌دهند، دولت‌های غربی هستند. بورژوازی در اپوزیسیون می‌خواهد توسط دولت‌های سرمایه‌داری، رژیم جمهوری اسلامی را بروباند و با یاری آن‌ها خودش به عنوان نماینده قشر دیگری از طبقه سرمایه‌داری در ایران رژیم خود را حاکم سازد. خرده بورژوازی متوسط و مرفه نیز می‌خواهند با یاری نیروهای امپریالیستی رژیم را بروباند. این خرده بورژوازی مثل بورژوازی فقط می‌تواند تا نوک دماغش را ببیند. منافع در آن لحظه‌ای که ایستاده برایش مهم است. برای‌اش مهم است که نقداً از شر جمهوری اسلامی که او را به ورشکستگی کشانده راحت شود، کسب و کارش را راه بیاندازد، بقیه مسائل برایش محلی از اعراب ندارد.



رهبران فاشیست ساختار امپریالیسم و دشمنان قسم خورده طبقه کارگر و زحمتکشان

سلطنت طلبان به آمریکا و اسرائیل هزار وعده می‌دهند تا کمک کنند و رژیم جمهوری اسلامی را به رژیم سلطنتی رضا پهلوی تبدیل نمایند. جبهه ملی و نهضت آزادی و احزاب و افرادی از این دست خواهان پشتیبانی دولت‌های اروپایی هستند.

یک نگاه تاریخی:

الف- آمریکا، فرانسه، آلمان و انگلستان در سال ۱۸۸۵ در کنفرانس برلین، کنگو را به پادشاه بلژیک هدیه کردند تا به زندگی مردم رسیدگی کند. لنوپل ۱۰ میلیون نفر از اقشار تهیدست و میانه کنگو را قتل عام کرد و در این مابین معادن بی نظیر کنگو توسط آمریکا و کشورهای فوق به غارت رفت.

ب- آمریکا و بلژیک در ۱۹۶۰ برای "آزادی" مردم کنگو حکومت پاتریس لومومبا را سرنگون و از موبوتو سسه سکو (یک دیکتاتور نظامی) پشتیبانی نمودند. در زمان موبوتو صدها هزار نفر قتل عام شدند.

پ- آمریکا به "مردم" لیبی "کمک" کرد تا قذافی را که کشور سرمایه‌داری پر رشدی

را سازمان داده بود، سرنگون سازند. پس از آن لیبی دچار جنگ داخلی شد و امروز از لیبی قذافی جز خرابه‌ای باقی نمانده است. معادن و نفت لیبی نیز توسط دولت‌های غربی، به ویژه آمریکا غارت می‌شود.

ت- نتیجه "کمک" آمریکا در "آزاد سازی" مردم سوریه و حاکمیت شبه فاشیستی احمد الشرع، برای مردم جهان کاملاً روشن است.

در عراق، تونس، افغانستان و غیره نیز همین روال جریان داشته است.

لذا، در مبارزه علیه یک نیروی مرتجع نمی‌توان به نیروی مرتجع دیگر تکیه کرد. علیه فاشیسم جمهوری اسلامی نمی‌توان بر فاشیسم اسرائیلی و یا فاشیسم ترامپی تکیه نمود. این تکیه جز خون و کشتار بیشتر مردم و غارت ثروت‌های عمومی کشور نتیجه‌ای ندارد. این نیروها نه تنها دوستان مردم نیستند بلکه دشمنان قسم خورده مردم‌اند.

در نتیجه "آزاد سازی" مردم ایران توسط دولت‌های غربی و یا امپریالیست‌های شرقی خیانت آشکار به مردم به ویژه زحمتکشان ایران است. یک نمونه زنده: دولت چین ادعای سوسیالیستی می‌کند و خود را طرفدار مردم ستم دیده جهان جا می‌زند. موضع چین در مورد جنبش اخیر مردم و کشته شدن بیش از ۴۰ هزار نفر و زخمی و زندانی شدن ۳۳۰ هزار نفر دیگر توسط رژیم جمهوری اسلامی، چنین است: «چین از دولت و مردم ایران حمایت می‌کند و امیدوار است بتوانند بر مشکلات فعلی فائق آیند و ثبات ملی را حفظ کنند. همزمان، ما با دخالت نیروهای خارجی در امور داخلی سایر کشورها مخالفیم و استفاده یا تهدید به استفاده از زور در روابط بین‌الملل را پشتیبانی نمی‌کنیم.» این موضع اولاً یک موضع آشتی‌طلبانه است. چطور می‌شود هم از یک رژیم فاشیستی حمایت کرد و هم از مردمی که تحت این رژیم لت و پار می‌شوند؟ دوماً این دقیقاً پشتیبانی از رژیم جمهوری اسلامی ایران است. زیرا خنثی بودن در یک درگیری که یک طرف به قتل عام مشغول است، پشتیبانی از قتل عام کننده است. در مورد مخالفت با دخالت نیروهای خارجی، فقط

مخالف دخالت‌گری نیروهای امپریالیستی غربی‌ست ولی خود تمام شریانات اقتصادی ایران را در دست دارد.

۲- پشتیبانی مادی و معنوی کارگران و ستم دیدگان جهان از مبارزات مردم ایران. زحمتکشان ایران، یعنی استثمار شدگان این کشور و نیروهای مترقی نیز در صحنه بین‌المللی پشتیبانان قدرتمندی دارند. این پشتیبانان عبارتند از کارگران و زحمتکشان و آزادیخواهان مترقی کشورهای مختلف. به این جهت پشتیبانی آن‌ها از مردم ایران علیه رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی، بخشی از مبارزه علیه کل استثمار کنندگان در صحنه بین‌المللی‌ست. علیه بورژوازی جهانی‌ست. طبقه کارگر با شامه طبقاتی‌اش دولت‌های امپریالیستی را دشمن ذاتی خود می‌نگرد. در حالیکه با هم‌طبقه‌ای‌های خودش در سطح بین‌المللی پیوند روز افزون فشرده‌ای برقرار کرده است.

طبقه کارگر، زحمتکشان و نیروهای مترقی جامعه ایران، دوستان بین‌المللی خود را استثمار شونده‌گان کلیه کشورهای جهان می‌دانند و سعی می‌کنند پشتیبانی آن‌ها را جلب کنند.

با وجود این که این پشتیبانان واقعی به گستره بیش از ۶ میلیارد نفراند، ولی متشکل نیستند، رهبری انقلابی ندارند، مبارزیشان پراکنده است و نمی‌توانند در سطح جهانی متحداً و با برنامه واحد عمل کنند. با این وجود یکی از تأثیرگذارترین عوامل در شکست و یا پیروزی این و یا آن سیاست بین‌المللی است.

یک نگاه تاریخی:

الف- در جنگ مردم ویتنام علیه امپریالیسم فرانسه و بعد آمریکا یکی از عوامل شکست آمریکا در ویتنام، پشتیبانی همه جانبه مردم جهان از مبارزات مردم ویتنام بود. پشتیبانی مردم جهان در این وسعت، دولت آمریکا را تا نهایت منفرد و منفور کرده بود. این مبارزات به مردم ویتنام نیرو می‌بخشید و در زمینه‌های مختلف کمک‌های مادی می‌نمود. در ویتنام هزاران جوان کار و زحمت از سراسر جهان به صورت سرباز خدمت می‌کردند و برای آزادی ویتنامی‌ها از غلاده‌های امپریالیستی جان خود را نثار می‌نمودند.

اجلاس "مجمع جهانی اقتصاد" در داووس ۲۰۲۶

در این اجلاس تضاد کشورهای اروپائی با آمریکا کاملاً آشکار می‌شود و تنش بین این دو قطب نظام سرمایه‌داری افزون می‌گردد. پس از خاتمه اجلاس سران و شخصیت‌های کشورهای اروپائی با خشم و انزجار نسبت به دولت آمریکا، داووس را ترک می‌کنند.

زمینه دیگری که بحث آن در این اجلاس گشوده می‌شود، رابطه هوش مصنوعی با نیروی کار اجتماعاً موجود جهانی، تحول صنایع با این فناوری و حل مناسب ابزار تولید دارای هوش مصنوعی با رشد اقتصادی، مالی و انرژی است.

به بیان دیگر بحث بر سر آینده‌ای است که می‌بایست هر چه بیشتر ابزار تولید با هوش مصنوعی را بجای نیروی کار کارگر متخصص نشانند، از این طریق به رشد اقتصادی کمک کرد و بر ثروت اجتماعی افزود. این بحث در عین حال به درهم آمیزی نیروی کار انسانی و هوش مصنوعی برای افزودن بر ارزش اضافه تولید شده توسط طبقه کارگر (ثروت اجتماعی) نظر دارد. این بحث در اجلاس تحت پوشش نیروی کار، مهارت‌های نیروی کار و سازگاری آن با تحولات فناوری به ویژه هوش مصنوعی پیش می‌رود. اساس بحث و جدل بر سر تشدید استثمار طبقه کارگر و بیکارسازی‌های گسترده در سطح جهانی‌ست.

زمینه دیگر بحث این اجلاس تحریم‌های اقتصادی، تعرفه‌ها و جنگ اقتصادی است. این زمینه از بحث را هیأت آمریکائی مصرانه جلو می‌برد. در این نشست روشن می‌شود که همکاری و تعامل کشورهای سرمایه‌داری در جهان نسبت به سال قبل سست‌تر گردیده و تنش جهانی افزایش یافته است. حاضرین بر تعامل نیروها در حل مشکلات سیستم سرمایه‌داری تکیه می‌کنند. این تکیه در واقع اتحاد و انسجام درونی سیستم سرمایه‌داری را جهت افزایش ثروت از طریق استثمار شدید نیروی کار جهانی و تقسیم بدون خونریزی آن بر مبنای قدرت دولتی در نظر دارد.

زمینه دیگر بحث و کنکاش، مسأله محیط زیست جهانی‌ست. این بحث هیچ نتیجه قابل لمسی در پی ندارد. زیرا سرمایه‌داری در پی سود لحظه‌ای‌ست و در این رابطه

نظم سرمایه‌داری استحکام یابد و از لرزش روز افزون پایه‌هایش جلوگیری کند. به همین جهت سعی می‌شود در این جلسات وسیع بین قدرت‌های جهانی "روحیه گفتگو" و تعامل حاکم باشد.

اجلاس ۲۰۲۶ داووس در ۱۹ ژانویه آغاز می‌گردد و در ۲۳ ژانویه پایان می‌یابد. در این گردهم‌آیی بیش از سه هزار نفر از رؤسای کشورهای مختلف، صاحبان سوپر کنسرن‌های بین‌المللی و شخصیت‌های جهانی با شعار "روحیه گفتگو" حضور دارند. رئیس جمهور آمریکا، ترامپ، نیز با تعداد زیادی از مسئولان اقتصادی و سیاسی منجمله پنج تن از وزرای کابینه خود در اجلاس شرکت کرده است.

داووس محل گردآمدن هر ساله نخبگان نظام سرمایه‌داری جهانی‌ست. در آخرین اجلاس این مجمع، ترامپ یک ساعت و ۱۲ دقیقه سخنرانی می‌کند. این سخنرانی مملو از تهدید و تحقیر کشورهای اروپائی به ویژه دانمارک و فرانسه است. این خود شیفته فاشیست در بخشی از سخنانش چنین می‌گوید: «اگر ما نبودیم، حالا همه شما آلمانی حرف می‌زدید.» از دیدگاه او زبان آلمانی زبان پست برای مردمان پست و عقب مانده است و زبان انگلیسی زبان مردمان متمدن می‌باشد. این دیدگاه ناسیونالیستی و راسیستی است. او اعمال تعرفه‌های سنگین بر هشت کشور اروپائی را که مخالف اشغال گروئنلند توسط آمریکا هستند، پس می‌گیرد و اشغال نظامی آنجا را نیز انکار می‌کند ولی اشغال این سرزمین را با یکدندگی خاص خودش تأیید می‌نماید: «چارچوب یک توافق» درباره گروئنلند و قطب شمال را پس از دیدار با مارک روته، دبیرکل ناتو شکل داده است. او مجدداً بر این نظر پافشاری می‌کند که اروپا راه اشتباه می‌رود به ویژه با واژه‌های بسیار تحقیرآمیز به دانمارک برخورد می‌کند و می‌گوید: دانمارک در سال ۱۹۴۰ «تنها پس از شش ساعت جنگ به آلمان تسلیم شد و در دفاع از خود یا گروئنلند کاملاً ناتوان بود.»

ب- همین دوستان بین‌المللی بودند که با مبارزات گسترده خود سیاست‌های اسرائیل و آمریکا در غزه را محکوم به شکست کردند.

پ- در سال ۱۴۰۱ بیش از ۸۰ سندیکای معتبر کارگری در کشورهای امپریالیستی پشتیبانی خود را از مبارزات کارگران ایران علیه رژیم جمهوری اسلامی اعلام نمودند.

این‌ها - طبقه کارگر و زحمتکشان و نیروهای مترقی بین‌المللی - پشتیبانان واقعی آزادی مردم ستم دیده ایران هستند. این پشتیبانان هیچ منافعی جز آزادی مبارزان یک منطقه از جهان و آزادی خود از قید امپریالیسم و سرمایه‌داری داخلی ندارند.

در نتیجه تمام نیروهای سرمایه‌داری و امپریالیستی حاکم بر کشورها، تمام اعوان و انصار آن‌ها، تمام جاده صاف کنان امپریالیست‌های شرق و غرب دشمنان آشتی ناپذیر مردم‌اند. "کمک" آن‌ها به ویرانی و فقر و بی‌خانمانی بیشتر توده‌های ستم دیده کشور می‌انجامد.

تمام نیروهای ضد سرمایه‌داری و ضد امپریالیست در سطح بین‌المللی که با مبارزه مستمرشان از خواست‌های دمکراتیک توده‌ها پشتیبانی می‌کنند و سمت سوسیالیسم و ترقی را در پیش می‌گیرند و برای رسیدن به این ساختار انقلابی از هیچ تلاشی دریغ نمی‌کنند، دوستان و پشتیبانان پایدار و مطمئن مردم‌اند.

بیانیه اسماعیل بخشی

این دیگر اعتراض و سرکوب نیست. این رسماً جنگ است. جنگ.

دختر بیست ساله را وسط خیابان به رگبار بستند. کار از فراخوان دادن گذشته است. هر کس ذره‌ای انسانیت و شرافت در خود احساس می‌کند باید انتخاب کند، کجا بایستد.

۳ مهر ۱۴۰۱

تخریب محیط زیست نیز برایش اهمیت چندانی ندارد. آن‌ها زمانی به سلامت محیط زیست می‌اندیشند و عمل می‌کنند که برایشان سودهای میلیارد دلاری در پی داشته باشد.

گروئنلند و سیاست مستعمراتی آمریکا

انگلستان و از جنوب غربی به کانادا نزدیک است. جمعیت این جزیره بزرگ ۵۶۰۰۰ نفر است. بدین جهت کمترین تراکم جمعیت در جهان را دارد (۰,۰۲۸ نفر در کیلومتر مربع). ۸۰ درصد این جزیره بزرگ زیر لایه‌های عظیم یخ قرار دارد و فقط ۲۰ درصد آن که لبه جنوبی این سرزمین را تشکیل می‌دهد، قابل سکونت و زندگی‌ست. از درآمیختگی اسکیموها، وایکینگ‌ها، دانمارکی‌ها، سوئدی‌ها و کانادایی‌ها، مردمانی در این جزیره شکل گرفته است که دارای فرهنگ و سنت‌های خاص و جالب توجهی‌ست. پایتخت گروئنلند، نوک (گودت‌هاب) نام دارد و حدود ۱۹ تا ۲۳ هزار نفر در آن زندگی می‌کنند.

گروئنلند دارای منابع معدنی فراوان و غنی است: نیکل، آهن، طلا، زغالسنگ و عناصر کمیاب که در فناوری‌های پیشرفته مورد استفاده قرار می‌گیرد. منابع معدنی

مستقل تبدیل گردید. اهالی این جزیره بزرگ خواهان استقلال کامل بدون تحت نظر بودن از طریق کشور دیگری، هستند. در این شرایط دونالد ترامپ درخواستی را که دولت آمریکا از ۱۸۶۷ جهت خرید این جزیره مرتب روی میز گذشته است، دوباره روی میز آورد.

تا پیش از روی کار آمدن ترامپ، اهمیت این جزیره برای آمریکا فقط به لحاظ سرکردگی جهانی‌اش مطرح بود. تسلط بر گروئنلند یعنی ایجاد پایگاه‌های نظامی، استقرار موشک‌های با کلاهک اتمی در نزدیکی روسیه و چین.

ولی امروز مسأله عناصر کمیاب و دیگر مواد معدنی نیز بدان اضافه گشته است.

ترامپ هیچ ارزشی برای سلامت محیط زیست قائل نیست. استفاده از انرژی‌های تجدید پذیر را نفی و تمسخر می‌کند و به شدت طرفدار استفاده از انرژی فسیلی است. او در ۲ ژوئن ۲۰۱۷ از توافق زیست محیطی فرانسه خارج شد تا بتواند با استفاده هر چه بیشتر از انرژی فسیلی و تولید ارزان به اقتصاد کشور خود سر و سامانی بدهد و نفت بی کیفیت خود را با قیمت گران به اروپا بفروشد؛ با این آگاهی که استخراج چنین مواد فسیلی و کسب انرژی از آن محیط زیست کره زمین را فاجعه بار می‌سازد، بسیاری انواع حیوانات را نابود می‌نماید و زندگی انسان را در لبه پرتگاه نابودی می‌کشانند.

کشور	کل ذخیره طلا (تن)	طلای نگهداری شده در آمریکا (تن)
آلمان	۳۳۵۵	۱۲۰۰
ایتالیا	۲۴۵۰	۱۰۰۰-۱۰۶۰
هلند	۶۱۲	بخشی (حدود ۱۰۰ + در گذشته)
سایر کشورها	مقادیر متفاوت	گزارش رسمی کم
مأخذ: چت‌کپت		

فلزات کمیاب این جزیره جزو بزرگترین منابع در کره زمین است.

موقعیت جغرافیایی و منابع معدنی این جزیره، نقش استراتژیک مهمتری به آن داده است.

گروئنلند از ۱۷۲۱ تا ۱۹۵۳ مستعمره دانمارک بود. از این سال به یکی از استان‌های دانمارک تبدیل شد. در سال ۱۹۷۹ خود مختاری بدست آورد و در سال ۲۰۰۹ تحت نظر دانمارک به کشوری نیمه

شود، آب اقیانوس‌ها و دریاها بالا بیاید، شهرهائی به زیر آب فرو روند و تغییرات بسیار منفی در شرایط زیست حیوانات به وجود آورد.

برای استخراج عناصر کمیاب گروئنلند می‌بایست در مرحله اول، یخ‌های این مناطق را ذوب نمود تا بتوان زمین را حفر کرد. دونالد ترامپ، این مرد خود شیفته به این کار مصمم است. از حالا می‌توان فاجعه‌ای را که علیه محیط زیست جهانی‌ست تصور نمود.

اشغال ("خرید") گروئنلند و نزدیک شدن پایگاه‌ها و موشک‌های آمریکائی به روسیه و چین باعث افزایش تنش و نزدیکی به جنگ جهانی سوم می‌گردد. ولی تأثیر کوتاه مدت آن تشدید تضاد بین دولت‌های امپریالیستی و سرمایه‌داری‌ست.

این تشدید تضاد در مرحله اول باعث بالا رفتن بودجه‌های نظامی کلیه کشورها و تحت تأثیر آن گرانی افسار گسیخته مواد مورد نیاز مردم می‌گردد.

وقتی ترامپ در "خریدن" گروئنلند پا فشاری می‌کند و مخالفت کشورهای اروپائی با این طرح را با تهدید به تحریم‌های گسترده‌تر جواب می‌گوید، دولت امانوئل مکررون تصمیم می‌گیرد «واحدی متشکل از حداقل ۲۰۰ تفنگدار آلپین را برای محافظت از گروئنلندی‌ها اعزام کند. پاریس پیش از این ۱۵ نیرو در این جزیره مستقر کرده است. فرانسه همچنین درخواست برگزاری رزمایش‌های ناتو در خاک خود را مطرح کرده است.» (اسپوتنیک فارسی)

در پاسخ به این اقدام «کارولین لویت، سخنگوی کاخ سفید، اشاره کرد، اعزام نیروهای اروپایی به گروئنلند تأثیری بر برنامه‌های واشنگتن نخواهد داشت» (همانجا) این دقیقاً به معنی تشدید تضادها در کمپ نیروهای امپریالیستی‌ست. این تضاد خیلی زود خود را آشکار کرد. اروپائی‌ها دوباره به عین دیدند که آمریکا برای حفظ منافع خود حاضر است

منافع کشورهای اروپائی را قربانی کند. تمام قراردادهای حقوقی و سنتی و فرا آتلانتیکی را پایمال نماید. لذا کشورهای اروپائی از این که آمریکا طلاهای آن‌ها را

این رئیس‌جمهور فاشیست و ضد انسان در اعماق زمین‌های گروئنلند عناصر کمیاب یافته است و می‌خواهد به هر قیمتی آن را تصاحب کند. برای تصاحب این مواد معدنی اول باید یخ بخش‌های وسیعی از این جزیره بزرگ را ذوب کند.

گرمایش کره زمین که ناشی از استفاده از انرژی فسیلی و اقدامات مخرب دیگر توسط نظام سرمایه‌داری است، باعث گردیده که بسیاری از یخ‌های قطبی ذوب

دیدگاهی که خود را برتر از مردم ایران می‌داند و همه چیز را فقط برای مطامع شوم و کثیف خود می‌خواهد، به خیابان کشانده است.

تا این سیاست های غلط کنار گذاشته نشود، تا مدیران غلط و اشتباهی و نوکر بیگانگان



طرد و محاکمه نشوند، یکشنبه های اعتراضی و سایر اعتراضات دیگر، پایان یافتنی نیست

بازنشستگان با هوشیاری و آگاهی کامل شعار:

با حقوق کم ما، میدری زندگی کن و ما حق مون رو می‌خوایم، به خارجی مربوط نیست

صف خود را از ستون پنجم و مافیایی که می‌خواهد اعتراضات به حق مردم را به دشمن نسبت دهد و همچنین آمریکای کودتاگر و اسرائیل کودک کش که از آب گل آلود می‌خواهد ماهی بگیرد، جدا کردند. زندگی انسانی و بدون نگرانی، مسکن مناسب و ارزان، مهار تورم و گرانی، نمایندگان واقعی در کانون قدرت، آزادی فعالیت سندیکایی و سیاسی، حق داشتن سندیکا و احزاب، حذف سانسور و حذف مافیا از سیاست، اقتصاد، فرهنگ، حق ماست و از آن دست بر نخواهیم داشت.

تا حق خود بگیریم، یکشنبه ها همین جا بازنشستگان متحد تهرانی

۱۴ دی ۱۴۰۴»

اقتباس از «سایت سندیکای کارگران فلزکار مکانیک»

تروتسکیسم، ضد انقلاب در خفاء - ۲

مؤلف: جی. آلجین

مترجم: آمانور نویدی

نظر نگرفت. لنین بتاريخ ۱۷ مارس همان سال در یک نامه به کولونتای نوشت:

«بنظرم، وظیفه اصلی ما آنست که علیه

این اقدام ابراز کرده‌اند ولی قشر سرمایه‌داری فاشیستی حاکم بر آمریکا چنین می‌خواهد: تخریب محیط زیست، چپاول مواد معدنی، سرکوب مردم، تنش‌زائی بیشتر در مناسبات بین‌المللی با روسیه و چین و نزدیک کردن جنگ جهانی سوم. مردم جهان این سیاست‌های مستعمراتی و فاشیستی را با شکست روبه رو خواهند کرد.

یکشنبه‌های اعتراض در حمایت از جنبش عمومی اعتراضی!

است که به دلیل دیدگاه روشن و موضع رادیکال که در شعارها و تحلیل‌های آن نهفته است، آن را خدمت خوانندگان کمون عرضه می‌کنیم.

«به گزارش خبرنگار پیام سندیکا، امروز ۱۴ دیماه بازنشستگان تامین اجتماعی در حمایت از جنبش عمومی اعتراض به فقر و فساد فزاینده که محصول سیاست های غلط اقتصادی مافیاست، دست به اعتراض زده و از جنبش عمومی آزادی‌خواهی حمایت کردند.

بازنشستگان در شهرهای اهواز، تهران، رشت، قزوین با شعارهای:

«فقر و فساد و بیداد، مرگ بر استبداد - با حقوق کم ما، میدری زندگی کن - دخالت خارجی، محکوم است محکوم است - ما حق مون رو می‌خوایم، به خارجی مربوط نیست - عیدی بازنشسته، دو ماه حقوق کارگری - بدهی های دولت، به تامین اجتماعی، پرداخت باید گردد - بیمه های تکمیلی، دزد سر گردنه - از خوزستان تا گیلان، از کردستان تا تهران، ننگ بر این مدیران - حداقل دستمزد، برای وزیران - گرانی اختلاس، این اقتصاد شماسست - همبستگی اتحاد، پایان ظلم و فساد» خواهان آزادی فعالان صنفی و مدنی و سیاسی شدند.

مردم به جان آمده از سیاست های غلط با مدیران غلط و اشتباهی و خرابکاری های آگاهانه ستون پنجم که به دنبال بسترسازی برای ورود بیگانگان هستند تا در غارت مداوم ایران همیشه حاضر و آماده باشند و

بلوکه کند ترسیدند. آن‌ها بلوکه کردن دارائی‌های روسیه را که خود هم مشوق آن بودند، تجربه کرده‌اند. مقدار طلای کشورهای اروپائی در بانک فدرال رزرو آمریکا عبارتست از: آلمان ۱۲۰۰ تن، ایتالیا ۱۰۶۰ تن و هلند حدود ۱۰۰ تن. کشورهای دیگر نیز مقداری از طلاهای خود را در همین بانک آمریکائی ذخیره کرده‌اند.

موضع سیاسی ترامپ که در اجلاس داووس طرح کرد و اشک خودش و هر فاشیست آمریکائی را در آورد و مردم جهان را به تمسخر و خنده وامیداشت، این است: «ما یک تکه یخ برای حفاظت از جهان می‌خواهیم و آن‌ها به ما نمی‌دهند.» این فاشیست حاکم یا بسیار کودن است یا بسیار حقه باز و شارلاتان و یا هر دو. ولی اعتراضات بین‌المللی آنچنان این مرد شیاد را تحت فشار قرار می‌دهد که به نوعی در حال کوتاه آمدن است: «دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا، در مجمع جهانی اقتصاد در داووس سوئیس از تهدید خود مبنی بر استفاده از نیروی نظامی برای گرفتن جزیره گرینلند از دانمارک صرف‌نظر کرد. ... از وضع تعرفه ۲۵ درصدی علیه دانمارک و دیگر همپیمانان اروپایی که در حمایت از کپنهاگ به گروئلند نیرو فرستاده‌اند، صرف‌نظر کرده است.» (راديو فردا)

در همین حال کانادائی‌ها در حال سازماندادن نیروهای چریکی علیه تهاجم آمریکا به کشورشان هستند. زیرا دولت آمریکا در نظر دارد کانادا را در جریان تصرف مستعمراتی به استانی از کشور آمریکا تبدیل کند.

ترامپ سیاست مستعمراتی نوع کهن را در پیش گرفته است: اشغال غزه، که شکست خورد - اشغال گروئلند که در تلاش آن است و اشغال کانادا که تهدیدیست بر فراز این کشور.

امروز برای ترامپ مستعمره کردن گروئلند به طور روشن و آشکار در دستور کار است. تمام مردم این سرزمین با این اشغال مخالف هستند. اکثریت مردم جهان نیز همین موضع را دارند.

بسیاری از دولت‌ها نیز مخالفت خود را با

گرفتار شدن در تلاش‌های احمقانه در «وحدت» با میهن‌پرستان اجتماعی (یا، چیزی که هنوز خطرناکست، با مردهایی مانند ... تروتسکی و شرکاء) احتیاط کنیم و کار حزب خود را با روحیه انترناسیونالیستی استوار ادامه دهیم.» (و. آی. لنین، انقلاب ۱۹۱۷، جلد اول، چاپ انگلیسی، ص. ۲۱).

در اواسط ماه مه سال ۱۹۱۷، در آماده شدن جهت کنفرانس، لنین خلاصه‌ای برای یک گزارش نوشت، و در آن اشاره کرد که «سخت بودن همچون سنگ در تعقیب خط پرولتری علیه نوسانات خرده‌بورژایی» ضرورت دارد، و این سطر مهم را افزود: «نوسانات خرده بورژوایی: تروتسکی ...» (وی. آی. لنین، مجموعه آثار، نسخه روسی جلد ۳۰، ص. ۳۳۱).

تروتسکی، با رسیدن از خارج پس از انقلاب فوریه، در پتروگراد به گروه سوسیال دموکرات معروف به «اینتربروگیت‌ها» پیوست. این گروه موضعی میانی داشت و برای سال‌ها علیه سازمان بلشویکی در پتروگراد مبارزه کرده بود. حتی پس از انقلاب فوریه آنها علاقه‌مند به وحدت همه گروه‌های روسی حزب کارگری سوسیال دموکرات، از جمله میهن‌پرستان سوسیال بودند. با این حال، آن‌ها بتدریج ایده وحدت با میهن‌پرستان سوسیالیست را رها کردند، و بیشتر و بیشتر به سمت پذیرش سیاست‌های بلشویکی متمایل شدند.

در اواخر تابستان سال ۱۹۱۷، در آستانه کنگره ششم حزب که در ابتدای ماه اوت برگزار شد، گروه «اینتربروگیت» به حزب بلشویک پیوست. آن‌ها در هیئت کنگره حضور یافتند، و کمیته مرکزی جدید توسط کنگره انتخاب شد که در میان ۲۲ عضو، سه نفر از گروه سابق «اینتربروگیت»، شامل تروتسکی، یوریتسکی و یوفی بودند.

پس از اعلام پذیرش سیاست‌های بلشویکی از طرف تروتسکی، کمیته مرکزی به تروتسکی فرصت کامل داد تا در جهت منافع حزب و طبقه کارگر کار کند. تروتسکی، با سخنرانی مؤثر، و با توجه به این که در سال ۱۹۰۵، رئیس سابق اولین شورا بود، در اواخر سال ۱۹۱۷، از

طرف حزب به او موقعیت رئیس شورای پتروگراد داده شد. او در روزهای سرنوشت ساز اکتبر، تحت رهبری مستقیم کمیته مرکزی حزب بلشویک در این موقعیت کار کرد.

در طول تسخیر قدرت توسط بلشویک‌ها در نوامبر سال ۱۹۱۷، تروتسکی بعنوان عضوی از کمیته انقلابی نظامی نقش مهمی ایفا کرد. اما این مضحک و چرند است که گفته شود او رهبر قیام بود.

استالین در کتاب انقلاب خود، ص. ۷۱ می‌گوید: «بدون شک من نقش مهم تروتسکی را در قیام منکر نمی‌شوم. اما باید ذکر کنم که تروتسکی نمی‌توانست هیچ نقش ویژه‌ای در قیام اکتبر بازی کند و نکرد؛ که، بتواند رئیس شورای پتروگراد بشود، و موقتاً تنها اراده مقامات مربوطه حزب را به نتیجه رساند، که در هر مرحله تروتسکی را هدایت می‌کردند.» (مقاله منتشر شده در ۲۶ نوامبر، ۱۹۲۴).

در میان پنج عضو منصوب شده توسط کمیته مرکزی حزب کمونیست در ۱۶ اکتبر به عنوان مرکز مسئول سازماندهی قیام، نام تروتسکی وجود ندارد.

استالین می‌گوید: «بنابراین در جلسه کمیته مرکزی چیزی «بسیار بد» اتفاق افتاد، برای مثال، تروتسکی، این «الهام بخش»، «چهره اصلی»، و این «تنها رهبر» قیام، «بطور اسرارآمیزی» در مرکز کارهای عملی وارد نشد، که او را برای هدایت قیام فرا بخوانند. و این چگونه با مفهوم فعلی درباره نقش ویژه تروتسکی مطابقت داده می‌شود؟» (همان‌جا، ص. ۷۲-۷۱).

کسی که باراه حزب بلشویک آشنایی دارد، به راحتی درک می‌کند که چرا تروتسکی جهت رهبری قیام در میان رهبران منتخب کمیته مرکزی نبود. او یک عضو جدید بود. او هرگز در ایجاد حزب بلشویک کمک نکرده بود. او تا زمان بسیار نزدیک قبل (تا انقلاب) با بلشویک‌ها مخالف بود.

در واقع، او کالبد بلشویکی نداشت. او مرد شناخته شده تأثیرگذار در روسیه بود، اما نفوذش در درجه اول به خرده بورژوازی محدود می‌شد. او چیزی شبیه یک رابط بین حزب بلشویک و توده‌های خرده بورژوایی بود که حزب مایل به رهبری آن‌ها بود.

مخالفت تروتسکی با لنین بلافاصله پس از تسخیر قدرت شدت گرفت. لازم بود که معاهده برست لیتوفسک با آلمان امضاء شود تا این که انقلاب پرولتری بتواند نفس جادویی بکشد و خودش را مستحکم سازد. تروتسکی، که آن موقع کمیسر امور خارجه بود، از امضای معاهده خودداری کرد. قدرت اراده شگفت‌انگیز لنین، تنبیه و انتقاد شدید لنین لازم بود که تروتسکی را مجبور به ترک موضع غیرقابل دفاع خود، و تسلیم به گام نهادن در راهی کند که به نجات انقلاب پی ببرد.

زمان گذشت. تروتسکی با بلشویک‌ها کار کرد. با همه ظواهر، او به یکی از آنها تبدیل شد. اما او در حزب بلشویک یک غریبه بود. جنگ داخلی درگرفت و به تروتسکی یک پُست بالا محول شد. قرار شد که او بعنوان مبلغ ارتش سرخ صحبت کند. او کمیسر نظامی بود، اما او یک مرد ارتشی نبود. او هیچ چیزی درباره تشکیلات یک ارتش نمی‌دانست، او درباره استراتژی جنگ انقلابی ایده‌های غلط داشت. کار سازماندهی ارتش سرخ در کل کشور، توسط میلیون‌ها نفر از پرولتاریا تحت رهبری حزب کمونیست انجام گرفته بود. جنگ‌های واقعی تحت نظارت کارشناسان نظامی انجام شده بود که توسط کمیته مرکزی و تحت رهبری دقیق لنین کنترل شده بود. تروتسکی به بالا و پائین جبهه سفر می‌کرد، دستورات پرچین و شکن صادر می‌کرد که می‌توان به عنوان نمونه‌هایی از سبک نظامی نقل قول کرد؛ او به سنگرها رفت که با سربازان ارتش سرخ صحبت کند؛ او نطق‌های عمومی بزرگ داشته - اما هرگز جنگ داخلی را رهبری نکرد. ممکن است که او خودش را در اعتقاد به این که او کل روح حرکت مبارزه تاریخی عظیمست، فریب داده باشد. او ممکن است تا به امروز چنین اعتقادی داشته باشد. حقایق فعلی درست برعکس* هستند. حقایق آنند که استالین و وروشیلوف رزمندگان بزرگ در نبردهای مختلف جبهه‌ها - رهبرانی با چشم انداز انقلابی روشن و استراتژیست‌های اول سفارش شده و درجه یک بودند. قبل از آن که تُندر آخرین نبردهای جنگ داخلی خاموش شود، تروتسکی نسبت به

سیاست لنین در رابطه با وظایف اتحادیه‌های کارگری موضعی باز، و خشونت آمیز در پیش‌گرفت. او می‌خواست که اتحادیه‌ها، نه سازمان‌هایی که نماینده کارگران در کارخانه‌ها و کارگاه‌ها، و در صنایع باشند، بلکه واحدهای اداری ضمیمه به دولت باشند و فعالیت‌های دولتی را انجام دهند. تروتسکی در مخالفت با لنین، در آن زمانی که وحدت، مسئله مرگ و زندگی بود، جناح کوچکی سازماندهی کرد که تهدید به اخلال در فعالیت‌های حزب کمونیست کرد. لنین این جناح‌گرایی او را عملی مخرب خواند و گفت:

«حتی اگر این وظایف و روش‌های جدید» ذکر شده توسط تروتسکی مانند واقعیت بسیار درست باشند، اما آن‌ها تماماً به غلط اشاره شده‌اند... تروتسکی با چنین رویکردی به تنهایی باعث آسیب به خودش، به حزب، به جنبش اتحادیه‌ها، به آموزش میلیون‌ها عضو اتحادیه‌های کارگری، و به جمهوری می‌شود.» (و.ای. لنین، مجموعه آثار، جلد ۲۶، نسخه روسی، ص. ۱۱۶).

تروتسکی شکست خورده بود. و چنان چه «طرح» او موفق شده بود، کل نظام شوروی را نابود می‌کرد. تروتسکی در سال ۱۹۲۳، دوباره مخالفتش را با حزب بلشویک از سر گرفت. اما این بار دیگر یک مشکل تنها نبود. کل حزب کمونیست، ساختار آن، فعالیتش، کل خط مشی آن بود که او را آزرد می‌کرد. در ابتدا او در میان رهبران برجسته تنها بود. در سال ۱۹۲۶، او به زینوویف و کامنف

ملحق شده بود، کسانی که در ماه نوامبر ۱۹۱۷، خودشان را مخالف قیام و تسخیر قدرت توسط حزب بلشویک متمایز کرده بودند و توسط لنین به عنوان «اعتصاب شکنان» برچسب خورده بودند. آن‌ها در بسیاری جهات عقایدی متفاوت از تروتسکی داشتند، اما آن‌ها رهبریت و اساس مخالفت او را پذیرفته بودند.

افسانه‌ای شایع است تا تأثیر گذار بشود که به تروتسکی و همکارانش «شانس داده نشده» تا دیدگاه‌های خودشان را به مقامات و صفوف حزب ارائه دهند. در واقع، بحث بین اپوزیسیون و رهبری حزب از سال ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۷ ادامه داشت. در جلسات متعدد اعضای کمیته مرکزی، در ملاقات‌های بی‌شمار اعضای پائین حزب، برنامه اپوزیسیون مورد قبول واقع نگشت. شمار زیادی کتاب، صدها جزوه که با این مشکلات برخورد می‌کرد منتشر و بطور گسترده توزیع شد. اپوزیسیون استماع دادرسی دریافت کرد، حتی تا نقطه‌ای که صبر و شکیبایی اعضای حزب را از پای درآورد.

هنگامی که بحث بر روی این رهبران با گروه همکارانشان کاملاً بی اعتبار شد، توسط توده‌های حزبی و پرولتاریا مورد نفرت قرار گرفتند و بعنوان توطئه‌گران اقصاء شدند.

زیر نویس*: در واقع، ایده‌های تروتسکی درباره استراتژی جنگ داخلی بگونه‌ای اشتباه بودند که، اگر آن‌ها انجام گرفته بودند، دشمنان می‌توانستند پیروز شوند.

کافیست که تابستان ۱۹۱۹ را بیاد آوریم که در آن لحظه بسیار حیاتی از جنگ علیه ژنرال کلچاک (ارتش) سفید، تروتسکی پیشنهاد کرد که بخشی از نیروهای سرخ را از جبهه شرقی به جنوب حرکت دهند که منطقه اورال را با کارخانه‌ها و راه آهن ها در دست کلچاک باقی می‌گذاشت. کمیته مرکزی حزب کمونیست علیه نظر تروتسکی تصمیم گرفت. دستور پیشرفت علیه کلچاک داد تا او را از اورال بیرون کنند. این آغاز پایان کلچاک بود. اما این همچنین پایان نقش تروتسکی در جبهه شرقی بود. خیلی زود او از بازی در هر نقشی در جبهه جنوبی علیه ژنرال دنیکیف سفید نیز متوقف شد. او این را در تاریخ انقلاب خود نمی‌گوید. صداقت تروتسکی....

باطل السحر

دیگر این داس خموشی تان زنگار گرفت
به عبث هر چه درو کردید آواز مرا
باز هم سبزتر از پیش
می بالد آوازم
هر چه در جعبه ی جادو
دارید
به در آید که من
باطل السحر شما را همگی می دانم
سخنم
باطل السحر شماست

شفیعی کدکنی



شیوه تفکر یک خرده بورژوا: یک خرده بورژوا مارکسیست شده، سعی میکند تافته جدا بافته باشد، از نظر سیاسی همیشه قدری با دیگران زاویه داشته باشد تا بتواند خود را بنمایاند. برایش منافع پرولتاریا محلی از اعراب ندارد، آنچه او را به حرکت در می‌آورد، مرکز قضایا بودن خودش است. خرده بورژوا عاشق میکرفن است. نشستن در کنار انسان‌های اسم و رسم دار و جا گرفتن در موقعیت‌هایی که بتواند به پول و پله‌ای خود را نزدیک کند، از اهداف همیشگی زندگی اوست.

پرولتاریای جهان متحد شوید

به پیش در سمت ایجاد شوراهای کارگران و
تهیستان!
پیروز باد دیکتاتوری پرولتاریا
پیروز باد دولت شورائی کارگران و تهیستان

کارگران، زحمتکشان و آزادیخواهان متری
متحد شوید!
در سمت پیوند با طبقه کارگر بکوشیم!
حزب کمونیست راستین ایران را به وجود
آوریم!